

یونس جعفری

دانشمند و محقق هندی

نگاهی به ابیات حافظ

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه بر خیز

باشد که باز بینیم آن « یار آشنا » را

در شعر فوق تنها « یار آشنا » مورد بحث قرار خواهد گرفت ، چه در تمام متون نسخه‌های چاپی ایران « دیدار آشنا » درج شده است و تنها در يك نسخه (۱) روی حاشیه به عنوان نسخه بدل « آن یار آشنا » دیده شده است . به عقیده اینجانب « دیدار آشنا » فقط تحریفی است و در اصل همان « یار آشنا » بوده . در این مورد معتقدم که چون هندیها تمام متون کهن و قدیم را يك امانت مقدس می‌پندارند و هیچوقت کسی را اجازه نمی‌دهند که در آنها دستکاری یا تصرف کند بدین سبب در تمام نسخه‌های دیوان حافظ (۲) که در هند از آنها نسخه برداری شده یا چاپ گردیده « یار آشنا » آمده است . ولی این نکته را هم باید روشن نمود

نسخه‌ایکه از دیوان حافظ ایرانیان مقیم بمبئی چاپ کرده‌اند آنها هم مثل سایر هموطنان خود در متن (۳) «دیدار آشنا» را قبول دارند و روی حاشیه بطور نسخه بدل «یسار آشنا» ثبت کرده‌اند.

کسانی که «دیدار آشنا» را صحیح پنداشته‌اند لغت آشنا را فقط به معنی شناسا (مقابل بیگانه) دانسته‌اند و متوجه نشده‌اند که در اینجا اصل کلمه «شنا» بوده و الف ممدوده برای ساختن اسم فاعل اضافه شده و به معنی شناور به کار رفته است.

چنانکه عبدالواسع هانسوی در رساله (۴) خود در ضمن بیان الف ممدوده درباره کلمه آشنا چنین می‌نویسد «... و بعضی بر آنند که الف ممدوده در اول شنا برای افاده معنی اسم فاعل است یعنی شنا کننده . خسرو گوید : ... و پس از بیت امیر خسرو (دهلوی) وی بیت فوق‌الذکر حافظ را به عنوان دلیل آورده است . نه تنها حافظ کلمه «آشنا» را به معنی شناور به کار برده ، بلکه در مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی هم به همین معنی آمده است . چنانکه در ضمن «داستان عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را ، می‌گوید :

هر دو بحری آشنا آموخته هر دو جان بی دوختن بردوخته (۵)

همچنین فرخی در وصف کاخ سلطان محمود گوید :

بدینسان به باغ اندرون بازبینی یکی ژرف دریا مراو را برابر

روان اندرو کشتی و خیره مانده ز پهنای او دیده آشناور (۶)

عقیده نویسنده بر این است که حافظ برای به کار بردن صنعت ایهام تناسب با «یار»

کلمه «آشنا» را آورده است . این نوع مثالها در ابیات حافظ چندین جابه چشم می‌خورد .

مثلا در غزلی چنین می‌گوید :

در عیش نقد کوش که چون آبخور نماند

آدم بهشت روضه دارالسلام را

براهل ذوق پوشیده نیست که به ظاهر کلمات روضه و بهشت مترادف و متناسب یکدیگرند ، ولی در این جا کلمه بهشت (از مصدر هشتن) به معنای گذاشتن و فرو گذاشتن و هلیدن به کار رفته است . جای دیگر گوید :

چو حافظ در قناعت کوش و از دنیای دون بگذر

که يك جو منت دونان دو صدمن زرنمی آرزد

در این بیت دونان برای مردان پست و فرومایه آمده است .

نظر نگارنده این است که تا قرن ششم هجری در اول بعضی از کلمات که با شین شروع می شد يك الف اضافه می کردند و بدین طریق اسم فاعل می ساختند . چنانکه در ترجمه قرآن مجید که در سنه ۵۵۶ هجری تهیه شده است چندین جا کلمه «اشنوا» بجای شنونده به کار رفته است . چند مثال در زیر نقل می گردد :

۱- بار خدایا بپذیر از ما که توئی اشنوا و دانا

۲- و خدای اشنوا و دانا

۳- و خدای تعالی اشنوا و دانا است (۷)

همچنین استاد دکتر خانلری در مقاله (۸) خود تحت عنوان «دوره های سه گانه تحول و تکامل فارسی دری» اصل کلمه را «اشناب» دانسته اند که بعداً به شکل آشنا و سپس به صورت شنا زبانزد عام و خاص گردید .

بی مناسبت نیست اگر در اینجا این نکته را هم متذکر شویم که حافظ در به کار بردن صنعت تناسب و ایهام تناسب این قدر قدرت داشته که در بعضی جاها تخلص خود را به طور صنعت تناسب به کار برده است . مثلاً در بیت ذیل :

غزل گفتمی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تسوا فشانند فلك عقد ثریسا را

اگرچه اهل فرهنگ و اساتید لغت معنی کلمه حافظ را حفظ کننده ، نگهدارنده ،
نگهبان و ازبرکننده قرآن پاک آورده اند ، ولی صاحب غیث اللغات معنی این کلمه را
قوال و خوش صحبت و آوازخوان هم نوشته است و مرحوم علامه علی اکبر دهخدا در
لغت نامه خود این کلمه را به همین معنی از قول صاحب غیث اللغات نقل کرده است . اگر
در مورد بیت مذکور گفته صاحب غیث اللغات را بپذیریم می بینیم که به مناسبت غزل گفتن
و خوش خواندن ، کلمه حافظ به مفهوم قوال و آوازخوان صحیح تر است ، چه مانه از
قاری قرآن بلکه از یک آوازخوان می توانیم خواهش کنیم که کلام شاعری را و خصوصاً
غزلت را با خوش الحانی بخواند . پس اگر در این بیت کلمه حافظ را به معنای قوال قبول
کنیم می بینیم که صنعت مراعات النظیر به کار برده شده است .

ناگفته نماند که در شعر مورد بحث «دیدار آشنا» هم نادرست نیست ، بلکه نزدیکتر
به اذهان است ، چه دیدار کسی دیدن هم اصطلاحی است که به مفهوم از کسی دیدار کردن ،
به ملاقات کسی رفتن و دیدار دوستی (۹) آمدن است ، ولی اگر تناسب لفظی را در نظر بگیریم
«یار آشنا» بر «دیدار آشنا» برتری دارد .

بی مناسبت نخواهد بود اگر بیت زیر را هم مورد بررسی قرار دهیم : (۱۰)

شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم

نسیم عطرگردان را شکر در مجمر اندازیم

مضمون مصرع اول این شعر چنین است :

چون خاصیت گلاب برای مزاج سرد است در ایام قدیم که ایرانیان از سودا
(Sodawater) اطلاعی نداشتند باده نوشان گرم مزاج برای کم کردن حدت شراب در
آن گلاب می ریختند و چون گلاب مفرح قلب هم می باشد بدین جهت باده کشان پس از باده
پیمائی احساس میکردند که قلبشان باز شده است و بدین سبب کیفیت انبساط و انشراح
بیشتر می شد .

برای درك مطلب مصرع دوم باید دقت کرد که در عهد قدیم مردم چگونه عروق و بخورو
اشیاء واجناس خوشبو را به کار می بردند .

همه می دانیم وقتی که اجتماع انسانی مراحل بدوی را می گذرانید بیشتر اقوام دنیا
نیروی مختلف طبیعت را می پرستیدند و هر نیرو را تابع خدائی می پنداشتند (مللی که تا
کنون یکتا پرست نیستند دارای همین عقیده می باشند) و به خاطر خوشنودی این خدایان
مردم پیش مجسمه هایشان نیایش می کردند . قربانی انسانها و حیوانها ، رقص و آواز همه
جزو عبادت به شمار میرفت . همچنین سوزاندن عود و عنبر ، کافور و صندل و برگ و
ریشه های خوشبو جزو آداب و سنن نماز و نیایش محسوب می شد . نیایشگران معتقد بودند
عروق خوشبو و بخور معطر غذای خدایان است ، بدین سبب بسیار مواظبت می کردند که هر
چه برای شان می سوزانند خالص و از هر نوع آلایش و غل و غش پاک و مصفا باشد و بوی بخور
آنقدر تند نباشد که باعث عطسه یا موجب سردرد گردد . همچنین دود این بخور آنقدر زیاد
نباشد که نفس در سینه بسته شود و انسان احساس خفگی کند .

سوزاندن ادویه خوشبو اگر چه جنبه دینی داشته است ، ولی از نظر تندرستی و
بهداشتی هم خالی از فایده نبوده ، چه از این طریق نه تنها حشرات (به اصطلاح امسروزه
میکربها) کشته می شدند ، بلکه کثافت هوا هم از بین میرفت .

از مطالعه تاریخ فراغنه چنان بر می آید که مصریان در عهد اوج تمدن خویش خوشبوها
را به کثرت به کار می بردند و ایرانیان در این مورد مقلد ایشان بوده اند و بازرگانان عرب از
مصر اشیاء خوشبورا وارد ایران می کردند . چنانکه نفاست طبع و ظرافت ذوق خاص
ایرانیان است ایشان در استعمال بوی خوش هم خوش سلیقگی از خود نشان دادند . ایرانیان
اجناس مختلف را کوفته و بیخته و سائیده مثل گرد مرکبی تهیه می نمودند که مشتمل بود بر
براده صندل ، صفوف کافور ، گرد برگ و ریشه بنفشه (زرتشتیان از استعمال برگ گلها
اجتناب می ورزیدند) کندر ، عود ، عنبر ، زعفران و بعضی ریشه های بوته خوشبو و غیره .

طبیعی است اگر روی زغال افروخته این نوع گرد ریخته شود اول دود به مقدار زیاد برمی خیزد و پس از مدتی با سرعت شعله ور خواهد شد ، بطوریکه همه ادویه یکدفعه مبدل به خاکستر می گردد .

اگرچه به این ادویه بادام ، براده نارگیل (۱۱) تخم کنجد و خردل هم اضافه میگردند تا روغن اشیاء در عمل سوختن کمک کند و مقدار دود کمتر گردد ، ولی باز هم بخور مطبوع به دست نمی آید . اطباء و پزشکان در ضد آن بودند که بخور را به حالتی به دست آورند که به طبع مشکل پسند شاهان سازگار آید . عاقبت الامر مقداری عسل هم اضافه کردند و نتیجه اش خاطر خواه بر آمد ، چه عسل نه تنها دود را از بین برده تمام ادویه را شعله ور کرد ، بلکه عمل سوختن را هم کند و آهسته نمود و سپس شیره انگور و منقی را به جای عسل به کار بردند .

چون اسکندر مقدونی از هند به زادگاه خود برمی گشت سپاهیانش با هزاران چیز دیگر همراه خود نیشکر را هم بردند و چون ایرانیان از خواص این گیاه مطلع شدند در خوزستان کاشت آنرا شروع کردند و ثمره زحمتشان شکر زرد بود که به مقدار زیاد حاصل گردید . منظور حافظ از شکر همین شکر زرد بوده است که در عرصوی به علت فراوانی بجای عسل و شیره انگور مصرف می شده (ناگفته نماند که استعمال شکر تا اوائل قرن بیستم متداول بوده است) وقتی در مجمر بخار مبدل به دود می گشت مقداری شکر می ریختند تا شعله اش برقرار بماند . همچنین در ایام قدیم وقتی کودکی به مرض سرخک مبتلا میشد شکر را در آتش ریخته دور بدنش می گردانیدند و چون بیچه بخور را با نفس فرو می برد از اثر آن ، عرق به مقدار زیاد از بدنش خارج می شد و بدین سبب بزودی بهبودی می یافت .

باید این امر را هم تذکر داد که عسل ، شیره انگور ، منقی ، شکر و تمام شیرینهای

دیگر از یک قبیل هستند و میان همه آنها عنصر ثیدرو کربور (Carbohydrate) مشترك

است . هر وقت شیئی مخلوط به نئیدر و کربور یا خود این عنصر روی آتش گذاشته شود اول ذوب شده آب می گردد و با هر چه مخلوط یا ترکیب شود آنرا خیس می کند و بدین سبب عمل سوختن آهسته انجام می گیرد . نظامی گوید :

وان تنگ دهان تنگ روزی چون عود و شکر به عطر سوزی

(لیلی و مجنون)

قبل از اینکه توجه خود را به دومین مصرع معطوف کنیم باید این نکته را هم در نظر داشته باشیم که دود علامت خفگی و گرفتگی است و برعکس این شعله انبساط و نشاط نشان می دهد . چون شاعر مایل به عیش کوشی و لذت اندوزی است ، لذا او ریختن گلاب را در شراب و انداختن شکر را در مجمر وسیله کیف و سرمستی و سرور می داند .

در آخر ضروری است که تذکر مختصری درباره مجمر هم داده شود . نام این دستگاه در چندین جا در کتابهای فارسی (شعرونشر) آمده است . در فصل دوم کتاب مرزبان نامه تحت عنوان «داستان غلام بازرگان» چنین نوشته شده است : «... و چندان بخور عود و عنبر بسوختند که بخارش از این هفت مجمره گردون بیرون شد.»

فخرالزمان بدرچاچی (متوفی به سال ۷۴۵ هجری) در قصیده‌ای که در مدح سلطان محمد تغلق شاه (فرمانروای دهلی) سروده است چنین می گوید :

زان چار گوشه مجمر زرین میان صحن

کز بوی او مشام ملائک معطر است

دودش سواد دیده حوران جنت است

عطرش بخار غالیه حوض کوثر است

مجمرها معمولا در کاخهای دولتی و مساجد بزرگ شهر روی هر گوشه سکوی چهار گوشه‌ای یا حوضی قرار می دادند . پایه هر یک عموماً بلندتر از طول قدیک آدم بود و

روی آن منقلی گلدسته‌ای یا گلابی شکل گذاشته می‌شد. این منقلها این قدر بزرگ بودند که وقتی مشعل‌چیها آنها را تمیز می‌کردند می‌توانستند به آسانی در وسط آنها بنشینند، ولی برعکس این، مجمرهایی که در خانه‌های شخصی و خانقاهها و در مقابل روستانهای بزرگان دین به کار برده می‌شد خیلی کوچک بودند و بلندی آنها بیش از یک پانچ بود. این مجمرها در شکل مانند سرقلیان بود که روی آنها سرپوشی مشبك گذاشته می‌شد و در وسط لگن کوچکی قرار می‌گرفت. فایده این لگن همین قدر بود که خاکستر و زغال و چوب خوشبو سوخته در آن ریخته می‌شد تا قالی و فرش خراب نشود و توازن هم برقرار باشد، ولی مجمرهایی که در خانقاهها و آستانه بزرگان دین استعمال می‌شد روی سینی پهنی می‌گذاشتند و در دوران سماع چون مریدان يك مرشد یا سجاده نشین نقل (که مشتمل بود بر حباب نبات، قرص شکر، برنجك و نخود دانه شیرین) می‌آوردند روی سینی دور مجمر می‌چیدند، چه پس از سماع و ختم سوره فاتحه تبرك از این شیرینی میان حضار تقسیم می‌کردند.

وقتی که مرشد با دست خود تبرك را تقسیم می‌کرد و کسی از حضار از طرف سرداری یا خانی کیسه پول نقد نذر می‌کرد و به علت گرفتاری یا بیماری عذر حاضر نبودن او را در آن محفل می‌خواست آن پیر پول را در دست گرفته تبسم کنان مقداری شکر در مجمر می‌انداخت و با فرستاده خان یا سردار و نواب همین قدر می‌گفت «انشاء الله بلا دور».

باید این را هم اضافه کرد که قبل از این که زنان از خضاب اطلاعی داشته باشند آنها در مجمرها چوبهایی را می‌سوزانیدند که از آنها دود سیاه و غلیظ بر می‌خاست و مجمر را نزدیک تخت خواب روی زمین چنان قرار می‌دادند که اگر روی تخت خواب دراز کشند موهای سر روی مجمر مشبك باشد. بدین طریق نه تنها موهای آنها سیاه می‌شد، بلکه بوی خوش هم در آنها سرایت می‌کرد.

این بود مختصری از استعمال شکر و مجمر که به خوانندگان گرامی عرضه شد. اگر چه در این

مورد هنوز کتابی دیده نشده ، ولی هر چه جستجو گریخته از نیاکان شنیده شد و در محافل میلادائمه اطهار و یا عزاداری آنان دیده شده است گردآوری گردید .

* * *

- ۱- دیوان حافظ مرتبه سید عبدالرحیم خلخالی ، سنه ۱۳۰۶ ، صفحه ۷
- ۲- دیوان حافظ مرتبه محمد عبدالقیوم ، چاپ مطبع قیومی ، کانپور (هند) صفحه ۴
- ۳- دیوان حافظ ، چاپ مطبع محمدی ، بمبئی ، سنه ۱۳۷۷ هجری ، صفحه ۱۱
- ۴- رساله عبدالواسع ، چاپ مطبع منشی نولکشور کانپور ، سنه ۱۸۷۹ ، صفحه ۱۰
- ۵- مثنوی معنوی ، چاپ امیر کبیر (دیماه ۱۳۴۱) ، صفحه ۴ ، شماره بیت ۷۶
- ۶- دیوان فرخی ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، چاپ سپهر ، ۱۳۳۵ ، صفحه ۵۴
- ۷- مجله نامه آستان قدس رضوی - مشهد - شماره ۴ - دوره نهم (۳۶ مسلسل) ،

صفحات ۲۱-۲۲-۳۵

- ۸- مجله سخن ، شماره ۷ - دوره بیست و یکم - صفحه ۶۹۶ و برهان قاطع (صحیح مرحوم دکتر معین) - جلد اول - صفحه ۴۵
- ۹- فرهنگ ایران زمین ، جلد ۱۹ (دفترهای ۱-۴) - سنه ۱۳۵۲ - صفحه ۱۵۷ ،

(ستون دوم)

- ۱۰- قبلادرمجله راهنمای کتاب شماره ۶۰۵ ، صفحه ۳۸۶ (سال پانزدهم - مرداد ، شهریور ۱۳۵۱) ومجله راهنمای کتاب شماره ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ ، صفحه ۸۶۵ (سال پانزدهم ، دی - بهمن - اسفند ۱۳۵۱) درباره این موضوع مفصلاً بحث شده است .

۱۱- سانسکریت : ناریکیل

* ناگفته نماند میان هندیان چنین معروف است که روزی شکر به بارگاه ایزدی رفت و عرض کرد ای خدا به داد و فریاد من برس . خدا از او سؤال کرد چه درد داری و از که گله مندهستی؟ شکر جواب داد من از دست اهل جهان به تنگ آمده ام . هر که مرا می بیند با رغبت تمام مرا در دهن خود گذاشته زبردندان خرد می کند . حتی آتش هم حاضر نیست دست از سر من بردارد . او هم مرا نرم نرمک می خورد . خدا را از این سخن شکر خنده آمد و گفت هر چه زودتر از نظر من غائب شو ، چه ترا دیدم و آب در دهانم آمد . اگر بیشتر از این در اینجا بپائی من هم ترا می خورم .

